

گذشت زمان و عادت چشمان من به تاریکی متوجه شدم که چندین نفسسراز  
 زنانی که در نهفت زنان آزادیخواه درست رهبری بودند در بین ما بودند و  
 در مقایسه با آنان متوجه شدم که من در شرایط بسیار خوبی قرار دارم.  
 از جمله زنانی که در این زندان با من بودند دختری جوان و فوق العاده  
 زیبا نظر مرا بخود جلب کرد که در گوشه‌ای نشسته و به آرامی گریه و زاری  
 میکرد. این دختر جوان که آثار درد شدید از چهره و چشمان زیبایش هویدا  
 بود گاهی همراهی باناله سخنانی میگفت. اندکی دقت کردم و شنیدم  
 که وی باناله میگوید: "من نمیخواهم زنده بمانم. امیدوارم نظامیان  
 مرا اعدام کنند. من میخواهم بمیرم. من نمیتوانم فرزندیک فاشیست  
 خون آشام را بدنیابیاورم." از حال وی پرسیدم و به من گفت که وی در یک  
 سازمان دانشجویی کمونیستی فعالیت داشته و هنگام تهیه اعلامیه بسر  
 علیه رژیم پینوشه گرفتار نظامیان شده و برای دوروز پیاپی بوسیله تعداد  
 زیادی نظامیان مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است. سپس نظامیان بنا  
 وارد کردن شوک الکتریکی به پستانها و آلت تناسلی وی او را شکنجه کرده و  
 اکنون نیز وی را به این زندان آورده اند تا شاید بتوانند از وی اسامی  
 دوستان و رفقای همزمش را بدست آورند. اما او با وجود کلیه شکنجه‌ها  
 همچنان ساکت باقی مانده و نام دوستانش را فاش ننموده بود. بعضی از  
 زنان دیگر در حالیکه خود نیمه جان بودند سعی میکردند که این دختر جوان  
 را دلداری دهند و او را راضی کنند که عذاب وجدان در شرایطی که وی مورد  
 تجاوز قرار گرفته دلیلی ندارد.

در ۵ روزی که من با این زنان بودم بصورت شگرفی تحت تاثیر شخصیت،  
 ایمان، و ایستادگی این شیر زنان قرار گرفتم و در نتیجه روحیه من نیز  
 بهبود بسیاری یافت تا حدی که دیگر نگرانی از وجودم رخت بربست. بعضی  
 از این زندانیان دختران جوان و نوجوان بودند و بعضی دیگر بیشتر از چهل  
 سال داشتند. بعضی از این زنان فعالین سیاسی احزاب کمونیست،  
 سوسیالیست و یا حزب اولتراچپ "ام آی آر" بودند که برای شکنجه بیشتر  
 از سایر آزادیخواهان جدا شده بودند. همه این زنان آزاد مجروح بوده و  
 اثرات شکنجه بر صورت و سینه و جسم آنان هویدا بود. بر پستانهای بعضی  
 از این زنان اثرات آتش سیگار دیده میشد و زخمهای همه این زنان مخلوط  
 به چرک شده بود.

در میان این زندانیان زنی بود که به سختی حرکت میکرد چرا که دستان وی

را به پاهاش طناب پیچ کرده بودند و او را برای سه روز از سقف پوسیده یک طناب ضخیم آویزان کرده بودند. آیا سیستم گردش خون وی بکلی مختل شده بود یا استخوانهاش جا جا شده بود ما هیچکدام نمیدانستیم ولی آنچه مسلم بود این زن بسیار به سختی حرکت میکرد و با هر حرکت ناله‌های بی‌آسمان بلند میشد چرا که درد تمام وجود وی را پر میکرد.

زنی دیگر در جمع این زندانیان بود که در حالت حقیض روانی بسر میبرد. او یک زن جوان عضو "ام آی آر" بود که پس از دستگیری، در مقابل شوهرش بوسیله نظامیان مورد تجاوز قرار گرفته و سپس زندانی شده بود. او با هیچکس صحبت نمیکرد و هیچ غذایی نیز نمیخورد. او بسادگی در گوشه‌ای نشسته و به مرگ تدریجی تن داده بود. با وجود این مسائل و مصائب، اکثر مادران زندان حالتی ستیزه‌جوی نسبت به نظامیان داشته و بسیار سرکش و سازش‌ناپذیر بودیم ولی بدلیل اینکه زندانیان ما سرباز جوانی بود که از ترس به دستورات فرماندهانش عمل میکرد و نه از علاقه در نتیجه وضع ما نسبتاً "خوب بود و به خاطر سرکشی و ناسازگاری شکنجه مزاییدی به سراغ ما نیامد. این سرباز جوان در کنار درب ورودی ایستاده و بسیار مودبانه از ما خواهش میکرد که بلند صحبت نکنیم. او حتی در بعضی موارد ما را نصیحت میکرد که خود را گرفتار افسران وحشی نکرده و آرام باشیم. البته این تنها موردی بود که بعضی از سربازان ارتش نسبت به زندانیان نیک بود. زما نیکه کودتا صورت گرفت بسیاری از نظامیان و ما موران پلیس نیز از انجام آن تعجب زده شده بودند. با وجود اینکه سرنگونی حکومت آلنده با برنامهریزی بسیار دقیق و حساب شده انجام گرفته بود فقط تعداد کمی از افسران عالی‌رتبه از چگونگی آن مطلع بودند. بسیاری از افسران جزء، درجه‌داران، و سربازان دچار بهت و تعجب گردیدند. زما نیکه به آن‌ها دستور داده شد که به دستگیری، شکنجه و اعدام مردمی بپردازند که در بعضی موارد همکلاسیهای سابق و یا بستگان آنان بودند. در موارد بسیاری دیده شد که سربازان و درجه‌دارانی که در انجام دستورات فرماندهان خود مبتنی بر کشتار مردم بیگناه سستی کرده و یا سرپیچی کردند بلافاصله بوسیله فرماندهان خود مورد اصابت گلوله قرار گرفتند.

از روز چهارم و یا پنجم اقامت در زندان، ما را مجبور کردند تا غذاهای ناسالم و کشیف‌خورده و وضع بهداشتی ما از گذشته نیز اسفناک تر شود و در نتیجه من دچار خونریزی شدم. پزشک زندان پس از معاینه به نظامیان

گفت که من باید در بیمارستان بستری شوم. از آنجا مرا به درون یک جیب ارتشی انداخته و پس از یک ساعت رانندگی در جاده‌های کوهستانی به بیمارستان نیروی دریایی بردند. پرستاری که مسئول مراقبت از من بود با من بخوبی رفتار کرد و در نتیجه من از دست دادن فرزندم نجات پیدا کردم. در سومین روز اقامتم در بیمارستان یک نفر از بازجویی ارتش برای بازجویی از من به بیمارستان آمد و سئوالات قدیمی را درمورد ارتباط من با اسلحه‌های تحویلی به مبارزین تکرار نمود. اما این بار بازجویی بنحوبسیار رسمی صورت گرفت و کلیه تکذیب‌های من بروی نوار ضبط شد و در پایان بازجویی به من گفته شد که به جرم خیانت به منافع کشور و ملت شیلی در دادگاه نظامی محاکمه خواهم شد.

روز بعد با مرا به کشتی "لی بو" برده و در یک سلول تک نفره بمدت سه هفته زندانی کردند. در پایان هفته سوم به من گفته شد که غیابا "محاکمه شده و به حبس ابد محکوم شدم. پس از این محکومیت، نظامیان مرا به زندان مخصوص زنان در شمال سانتیاگو بردند. این زندان در محل بقایای یک شهرویران شده در اثر زلزله ساخته شده و محل بسیار رکشیفی بود ولی خروج من از کشتی "لی بو" و باز کردن چشمان من آنقدر مرا خوشحال کرد که فراموش کردم محل جدید چگونه جایی است. در زندان جدید مرا به ساختمانی که از زندانهای دیگر جدا بود و به زندانیان سیاسی اختصاص داشت بردند. تعداد ما در این ساختمان ۵۰ نفر بود که بصورت ده نفر در هر سلول به سر میبردیم. در اینجا شانس با ما یاری کرد و زندان ما حالت سنتی بخود داشت و بهمین دلیل زندانیان ما زنان راهبه بودند. اکثر این راهبه‌ها با ستثناء چند نفر راهبه جوان بسیار سرد و منزوی بودند ولی بدلیل اینکه اکثر ما زندانیان از طبقات مرفه‌جا معه بوده و تحصیل کرده بودیم آنان به ما فوق العاده احترام میگذاشتند. اکثر این راهبه‌ها روستا زاده بودند و تحصیلات آنان در حد خواندن کتاب مقدس بود و بدلیل این مسئله و احترام آنان نسبت به ما شرایط ما ن بهتر شد و توانستیم کمی راحت تر بسر ببریم. در ششمین ماه زندانی شدنم فرزند من بدنیامد. پس از گذراندن سه روز در بیمارستان تحت مراقبت دوسر باز با دیگر با تفاق فرزندم به زندان مراجعت داده شدم. من و فرزندم نوزادم شش ماه دیگر پشت میله‌های سرد اسارت زندانی بودیم. دوران بسیار سختی بود و نمیدانم اگر حمایت و کمک دوستان زندانیم نبود من چه میکردم و آیا هنوز هم زنده بودم یا نه.

من نام فرزندم را فیلیپس گذاشتم و او بصورت امید برای همه ما زندانیان درآمد. فرزند من دختر خوشبختی بود که در لحظه تولد بجای یک مادر برای ده مادر بود. حتی بعضی از راهبه‌های بداخلاق و سخت‌قلب نیز با دیدن دخترم لبخند می‌زدند. بعضی وقتها در پایان شب بعضی از راهبه‌های جوان دوستانه‌تر رفتار میکردند مقدار آب گرم در زیر لباس بلند خود مخفی کرده و برای من آورده و با اینصورت ما میتوانستیم فیلیپس کوچولو را حمام کنیم. روزها زمانی که ما برای یک ساعت اجازه قدم‌زدن در محوطه زندان را داشتیم همگی ما بنوبت فیلیپس را در آفتاب نگه میداشتیم تا از هوای سالم و تازه بیرون استفاده کند.

یک روز بدون اطلاع قبلی رئیس زندان مرا به دفتر خود فراخواند و به من دستور داد که وسایل خود را جمع آوری کرده و آماده حرکت شوم. او به من گفت که من آزاد شده و به والیا ریزو مراجعت داده خواهم شد. دوران ۱۴ ماه زندانی من بسر رسیده بود و ما شاهد آزادی را در آغوش گرفتیم. هنوز نمیدانم آیا فشار مجامع بین المللی باعث آزادی من شد و یا علل دیگری ولی از این که آزاد شده بودم بی نهایت خرسند بودم.

دو هفته پس از آزادی کار من تقاضای اجازه خروج از کشور نمود و دولت به وی پاسپورت و اجازه خروج داد و کار من از سفارت سوئد ویزای لازم را اخذ نمود. کار من اکنون با توافق شوهرش که به سفارت سوئد پناهنده شده و از کشور خارج شده بود در فرانسه بسر میبرد.

\*\*\*\*\*

یکی دیگر از ساکنین زندانی کشتی "لی بو" دختری است که از من خواسته او را کلارا بخوانم. البته این اسم مستعار اوست و بدلیل مسائل امنیتی و حفظ جان بستگانش در شیلی از بردن اسم اصلی اش خودداری میشود. کلارا در محوطه دیگری از کشتی "لی بو" جدا از کار من نگهداری میشود. کلارا در مدت چهل و پنج روزی که در کشتی "لی بو" بود با چشمان بسته مورد شکنجه نظامیان کودتا قرار گرفت. به گفته کار من اکثر زندانیان کشتی لی بو حتی زندانهای دیگر با چشمانی بسته مورد شکنجه و آزار قرار میگرفتند چرا که نظامیان شکنجه گران نشان دادن چهره خود وحشت داشتند. آنان میترسیدند که سرانجام روزی ورق برگردد و آنان مورد بازخواست

قرار گرفته و به سزای اعمال وحشیانه و غیر انسانی خود برسند. شکنجه گران کلارا از وی خواستند که آنان را به پناهگاه شوهرش که از مشاورین عالی رتبه آلمنده بود راهنمایی کند. اما کلارا به دو دلیل این کار را نکرد. اول اینکه او نمیتوانست به مردی که دوستش داشت و مردی که در خدمت جامعه و میهن خود هستی اش را در خطر قرار داده بود خیانت کرده و او را به جلادان بسپارد. دوم اینکه او اصلاً "نمیدانست که شوهرش در کجا پنهان شده است. او فقط میدانست که شوهرش در حال دوباره سازماندهی گروهی از مبارزین است.

کلارا که زنی جذاب و حدود چهار ساله است در واپسین روزهای آموزش در دبیرستان مشغول بود. شاید بدلیل آموزشها بودن است که وی به این صراحت و شیوایی سخن میگوید. کلارا عضو هیچ حزب و گروه سیاسی مشخصی نبود ولی شدیداً "فعالیت سیاسی داشته و در سازمانهای سیاسی زنان کسه برای بهبود وضع زندگی آلونگ نشینها فعالیت میکردند شرکت داشت. او همچنین در فعالیتهای زنان برای احقاق حقوقشان شدیداً "شرکت می جست.

زمانیکه کودتا انجام پذیرفت "لوکو" شوهر کلارا مخفی شد و با کمک دیگر فعالین طرفدار آلمنده سعی کردند تا آنچه از جنبش چپ شیلی باقی مانده مستحکم و حفظ نموده و به مقاومت ادامه دهند. مسئله جدایی "لوکو" از کلارا بدلیل فعالیتهای سیاسی مسئله عجیبی برای کلارا نبود چرا که در چند ماه قبل از کودتا همزمان با بحرانی شدن شرایط لوکو و کلارا به توافق رسیده بودند که در صورت وقوع و پیروزی کودتا لوکو به فعالیت سیاسی خود برای تداوم و استحکام جنبش چپ و پیروزی خلق ادامه خواهد داد حتی اگر این مسئله به جدایی همیشگی لوکو از خانواده و همسرش بیانجامد. البته همانند بسیاری دیگر از مردم شیلی کلارا و لوکو گمان نمیکردند که نظامیان تا این حد قساوت و بیرحمی از خود نشان داده و تا این حد انسانیت را بزرگمهمهای امریکائی خود به لوٹ بکشند.

در روز کودتا لوکو بلافاصله به رفقای خود در اختفا پیوست و کلارا همراه سه فرزندشان در خانه باقی ماند. در بعد از ظهر همان روز لوکو برای کلارا پیغام فرستاد که او و بچه ها نیز در خطر دستگیری و مرگ قرار دارند و بسا و پیشنهاد کرد که به خانه یکی از دوستانشان بروند. اتفاقاً "در همین موقع همسایگان کلارا که چند خیابان پائین تر زندگی میکردند به دیدن وی

آمدند. این زن و شوهر بسیار محافظه کار بوده و از آلوده و برنا مه های وی بشدت انتقاد میکردند ولی زمانیکه در تلویزیون حملات نظامیان به کاخ لاموندا و قتل عام هزاران نفر انسان بیگناه در خیابانهای سانتیاگو را دیدند به خشم آمده و بر علیه نظامیان موضع گرفتند. این زن و شوهر از آنجا شیکه با کلارا ولوکووکارهای سیاسی شان آشنائی داشتند حدس زدند که تراژدی بزرگی در انتظار کلارا و فرزندانشان میباشد و به این دلیل به کلارا پیشنهاد کردند که برای چندین روز به منزل آنان برود.

در نیمه های شب با استفاده از تاریکی هوای سرد و غمزه و الپاریزو، کلارا و فرزندانش از منزل خارج شده و به منزل این دوستان خوب و مهربان رفتند. روز بعد شایع شد که نظامیان در سرتاسر محوطه بدنبال دست چپی ها و طرفداران آلوده هستند. زن و شوهر محافظه کار با دوستان دیگر خود که اکثرا "محافظه کار بودند تماس گرفته و از آنان که به همان حد از عملیات وحشیانه نظامیان بر علیه مردم بیگناه به خشم آمده بودند برای حفظ جان کلارا و سه فرزندش کمک خواستند. همگی این دوستان با کمال میل پیشنهاد همکاری و کمک نمودند. کلارا از حمایت و بزرگ منشی حامیان خود بسیار خرسند و در شگفت بود چرا که در صورت عیان شدن واقعیت کلیه این انسانهای خوب نیز مورد شکنجه نظامیان قرار می گرفتند. ولی در هر صورت این انسانهای خوب به کلارا و سه فرزندش پناه دادند و کلارا و فرزندانش هر شب در یک خانه بسر می بردند. یکبار کلارا تا یک قدمی دستگیری پیش رفت. زمانی که وی در سومین پنهان گاه خود که یک خانه دو طبقه بود بسر میبرد، او و فرزندانش در طبقه دوم اقامت گزیدند. کلارا و فرزندانش مشغول نوشیدن چای بودند که بناگهان صدای کوبیدن درب ورودی به گوش رسید. پیرمرد صاحب منزل بطرف درب ورودی برآه افتاد تا ببیند کوبنده درب کیست. اما بنظر میرسد که او با سرعت کافی اینکار را نکرد چرا که بناگهان درب ورودی منزل شکسته شده و نفر تفتنگدار دریائی وارد منزل شدند و خواستار تفتیش خانه شدند. در این لحظه سگ صاحب خانه شروع به پارس کردن نمود اما قبل از اینکه پارس کردن سگ ادامه یابد یکی از نظامیان با گلوله مغز سگ را متلاشی کرد و تفتیش منزل شروع شد. کلارا و فرزندانش به یکدیگر چسبیده و در سکوت مرگ آوری منتظر قاصدان مرگ و نیستی در جای خود در جالباسی اطاق ماندند. کلارا صدای چکمه های نظامیان را که از پله ها به طبقه بالامی آمدند شنید ولی بنحوی معجزه وار نظامیان درب جالباسی که

او و فرزندانش مخفی شده بودند را بازنگریده و پس از اندکی تفتیش از منزل  
 خارج شدند. بهترست بقیه ماجرا را از زبان کلارا بشنویم:  
 "سربازان از منزل خارج شدند و ما تا شب در آنجا ماندیم و سپس با رسیدن  
 شب از صاحب منزل تشکر کرده و بخاطر دردسرهایی که برایشان ایجاد کرده  
 بودیم عذرخواهی نموده و با آنان وداع نمودیم. پناهگاه بعدی مادر  
 منزل پزشکی بود که بدلیل داشتن کارت مخصوص پزشکی ما را به راحتی به  
 منزل خود برد و در زیر زمین منزلش که آزمایشگاه پزشکی وی نیز بود جسای  
 داد. ما شب را در آنجا در حالی که جعبه‌ها و شیشه‌های پرازموش و دیگر  
 حیوانات آزمایشگاهی ما را احاطه کرده بودند گذرانیدیم. برای یک هفته  
 تمام ما مجبور شدیم منزل به منزل تغییر مکان داده و بصورت آوارگان  
 زندگی کنیم. در این مدت اوضاع بظاهر کمی آرامتر شد و نظا میسران  
 کودتاگر آخرین مقامهای مبارزان آزادی را در اطراف والپاریزو  
 در هم کوبیدند و در نتیجه تفتیش خانه به خانه در شهر متوقف شد. لیست  
 بزرگی از اسامی مبارزین و کسانی که میبایست بوسیله نظا میان محاکمه  
 شوند بصورت اعلامیه به درودیا و شهر کوبیده شد و در تلویزیون نیز اعلام  
 شد. در این لیست نام شوهرم ذکر شده بود ولی نام من عنوان نشده بود.  
 زندگی آواره ما و تغییر مکان هر شب برای فرزندانم بسیار مشکل بود و  
 گلوریا (پانزده ساله)، پدرو (نه ساله)، و ژرژ (هشت ساله) در شرایط  
 سختی به سر میبردند و در نتیجه من فکر کردم که چون اسم من در لیست  
 نیست بنا بر این نظا میان ما من و بچه‌های کوچکم کاری ندارند و بنا بر  
 این به منزل مراجعت نمودیم.  
 در والپاریزو نوعی بی تفاوتی در خیابانها به چشم میخورد. مغازه‌ها و  
 فروشگاهها به تدریج گشوده شده و فعالیتهای تجارتنی از سر گرفته میشوند.  
 یک هفته پس از این واقعه نظا میان اعلام کردند که مدارس بسزودی  
 گشوده خواهد شد. برای من در این لحظه یک مسئله بوجود آمده بود که آیا  
 صحیح است اگر به مدرسه بازگردم و به تدریس مشغول شوم و یا اینک به در  
 منزل بمانم. چند نفر از دوستانم گاهی بدیدن من میآمدند پیشنهاد  
 کردند که غیبت من از مدرسه باعث شک و تردید بیشتر مقامات مسئول خواهد  
 شد. از طرف دیگر در این شرایط من تنها تا مین کننده زندگی فرزندانم  
 بودم و برای تامین مجبور بودم که به سرکار خود برگردم. در هر صورت من  
 به سرکار خود بازگشتم. چند روز اول بخوبی گذشت ولی در صبح روز پنجم

پلیس وارد دبیرستان شده و از مقامات مسئول دبیرستان سراغ مسسرا گرفتند. آنان به همراه ناظم دبیرستان به کلاس درس من آمدند و در حالیکه ناظم و دانش آموزان با چشمانی نگران به این صحنه مینگریستند به من گفتند که از آن لحظه تحت بازداشت بوده و باید به اتفاق آنان به مرکز فرماندهی نظامی شهر بروم. نظامیان سپس مرا به گشتی مخوف "لی بو" برده و بدست تفنگداران دریائی سپردند.

من از دیدن قیافه افسرجوانی که در لی بو مرا تحویل گرفت تعجب کردم چرا که او از شاگردان من در چندین سال پیش بود. او که فوراً "مرا شناختست با حالتی شرمسار از اتاق خارج شد ولی فرمانده وی به او دستور داد که به اتاق بازگردد. افسرجوان در حالیکه عرق بر جبین داشت از من مشخصات، شغل، و تخصص را سؤال کرد. بازجویی اولیه بیش از ده دقیقه بطول نیا نجا میدو بزودی نظامیان چشمان مرا بسته و بدین ترتیب از دنیای روشنائی که در آن ظلم بوضوح و با چشمان باز دیده میشد جدا نمودند.

برای چهل و پنج روز آینده من مرتب تحت شکنجه، کتک و اذیتهای گوناگون بودم و از من خواسته میشد که محل پنهانگاه شوهرم را فاش نمایم. شکنجه به صورتی طاقت ناپذیر درآمده بود ولی پایداری من نیز به پایان نرسیده بود و بنا بر این شکنجه های نظامیان اثری در روحیه سخت و خلل ناپذیر من نداشت.

هر بار که من از محل پنهانگاه شوهرم اظهار بی اطلاعی میکردم نظامیان مرا بروی زمین انداخته و کتک میزدند. سپس لباسهای مرا از تن درآورده و پستانهای مرا با آتش سیگار میسوزانند. هنگامیکه من از فرط درد بیهوش میشدم نظامیان برای بیهوش آمدن من از شوک الکتریکی و آب سرد استفاده میکردند. آنان سپس مرا مجبور میکردند که از جا بلند شسمه و سریعاً "حرکت کنم". با در نظر گرفتن شکنجه های دردناک زندانبانانم من قادر به حرکت سریع نبودم و در اینجا بود که نظامیان برای اینکسه حرکت مرا سریع کنند با چوبهای کلفت به پشت و پاهای من میکوبیدند. از طرف دیگر چون دیگر چشمانم بسته بود و نمیتوانستم چیزی را ببینم و در اثر کتکهای نظامیان نیز ناچار به حرکت بودم در نتیجه با میز و صندلی و درو دیوار برخورد میکردم و بر دردها نگاهم افزوده میشد.

بعضی اوقات نظامیان مرا با چشمان بسته بروی صندلی مینشانند و سپس صندلی را از زیر پای من بیرون میکشیدند و زمانیکه من بزمین میافتادم و

در وجود پرازدردم را پرمیکردنظا میان با صدای بلند می خندیدند. در بعضی موارد صدقانه امیدوار بودم که بمیرم چون که بوسیله نظا میان وحشی و عقده‌های تحقیر می‌شدم اما در اکثر مواقع مصمم به ادامه مبارزه و پایداری در مقابل شکنجه‌های نظا میان بودم .

اندکی قبل از آزاد شدن چشمان مرا باز کردند و من توانستم دوباره به دنیای روشن را لمس کنم . حالتی را که در این لحظه من حس میکردم فقط کسانی میتوانند درک کنند که برای مدت کوتاه و موقتی به کوری مبتلا شده باشند و بعداً "بینائی خود را با زیافته باشند. اما خوشحالی من زیاد دوام نیاورد و زمانیکه در آئینه کوچک کشتی به چهره خود نگریستم متوجه شدم که در این ۴۵ روز چه بر سر من آمده است . پس از آزادی از این مرحله نظا میان مرا به زندان دیگری در کشتی بردند که در آنجا با صد نفر دلاور زن دیگر هم منزل و مأوا شدیم . این زنان همگی از قربانیان ترور و وحشت رژیم پینوشه بوده و گناهشان آزادیخواهی و عشق به میهن و آمال مردم میهن بود . بدلیل اینکه شرایط مادر این زندان نسبتاً "بهبتر از محلهای دیگر بود شایعاتی بر سر زبانها افتاد که دال بر آزادی من در آینده نزدیک بود . پس از مدت کوتاهی اکثر زنان مستقر در این زندان با استثناء تعداد معدودی به کمپ‌های دیگر منتقل شدند تا متحمل شکنجه‌های دیگری شوند .

چند نفر از زنان مستقر در این زندان نیز بدلیل اعتراض مجامع بین المللی آزاد شدند . من و چند نفر دیگر نیز بزودی آزاد شدیم . ولی بعداً فهمیدم که این کار با وساطت بستگانم در ارتش انجام شده است . خدمت در ارتش در خانواده من بصورت یک رسم و سنت در آمده بود و بسیاری از بستگان من افسران ارتش بودند و بعداً "متوجه شدم که آزادی من به کمک پسر عمویم که فرمانده یک واحد زنیروی دریائی بود صورت گرفته بود ."

\*\*\*\*\*

داستان زندگی کلارا و کارمن فقط نمونه‌ای از مقاومت زنان در مقابل فاشیسم پینوشه و حماسه مبارزات زنان شیلی است . کارمن و کلارا و دیگر زنانی که در زندان کشتی "لی بو" مستقر بودند فقط معدودی از زنان بودند که با بروی کار آمدن آلنده در فعالیتهای اجتماعی برای ساختن جامعه‌ئی بهتر شرکت جستند . کلارا معتقد است که قابلیت و استعداد

زنان شیلی در متشکل کردن نیروهای جامعه در راه سازندگی باعث شد که پینوشه از زنان وحشت داشته و تصمیم به تضعیف ویانا بودی آنان بگیرد. از دید ژنرالهای شیلی زنان هسته مقاومت قدرتمندی را تشکیل میدادند که میبایست نابود شود.

به گفته کارمن، در دوسه سال حکومت آلنده زنان بیشتر از هر زمان دیگر در تاریخ شیلی به فعالیت اجتماعی و سیاسی پرداختند. زنان در محله‌های خودشوراهای مراقبت تشکیل دادند تا از وجود آمدن بازار سیاه برای کالاهای مختلف بوسیله دست راستیها جلوگیری شود. زنان با شرکت در انتخابات و سپس تحت فشار قرار دادن سنا تورها و نمایندگان مجلس آنان را مجبور کردند تا اقدامات رفاهی مانند ایجاد مدارس، خانه‌های نوساز، و بهداشت را تصریح نمایند. زنان با همکاری و پشتیبانی دولت آلنده قادر شدند قانون طلاق یکجانبه مردان را ملغی ساخته و زنان نیز حقیق طلاق بدست آورند. آلنده سعی کرد که وزارتخانه جدیدی بنام وزارت خانواده در شیلی تاسیس کند که وزیر مسئول آن نیز یک زن خانه‌دار باشد ولی این لایحه بوسیله دست راستیهای مجلس که اکثریت را در دست داشتند رد شد. با شکست این لایحه آلنده اقدام به شورای ملی زنان نمود و رهبر این شورا نیز بعنوان دبیر زنان با امکانات وزیر در کا بینه آلنده شرکت نمود. اعضای مرکزی شورای ملی زنان از ۶ نفر زن از طریق انتخابات عمومی انتخاب میشد. شرکت زنان در مبارزات اجتماعی - سیاسی در شیلی یک پدیده متعلق به قرن بیستم نیست. بلکه این مسئله ریشه‌های عمیق در گذشته دارد و به دورانی که زنان نیمی از مردان محسوب میشدند بر میگردد. این مسئله که بیش در بسیاری از کشورهای دیگر نیز وجود دارد که زنان موجوداتی زیر دست مردان محسوب شده و از داشتن حقوق مساوی محروم بوده‌اند. تغییر شرایط مردسالاری و زیر دست داشتن زن در شیلی زودتر و سریعتر از بسیاری از کشورهای دیگر امریکای لاتین شروع شد. در ۱۸۸۶ برای اولین بار "الوثیزدیاز" قادر شد با از سر راه برداشتن موانع بسیاری به پراعتبارترین حیطة استیلای مردان شیلی یعنی دانشکده پزشکی راه یابد. او اولین زنی بود که از دانشکده پزشکی دانشگاه شیلی فارغ التحصیل شد و در مقابل اعتراض و ناباوری بسیاری از مردان و اسپگرا شروع به مداوای بیماران شیلی نمود.

شش سال بعد یکی دیگر از درهای بسته بروی زنان گشوده شد و "ماتیلدا تروپ"

بعنوان اولین دانشجوی دختر در دانشکده حقوق دانشگاه شیلی پذیرفته شد. در این زمان زنانی که در کارخانجات و موسسات مختلف به کار مشغول بودند در مقابل حقوق نامساوی و عدم عدالت اعتراض کرده و خواهان حقوق مساوی شدند. در اوایل قرن بیستم شیلی و امریکای جنوبی با اعتصاب و راهپیمائی زنان و مردان کارگردروالپاریزوتکان خورد. مردان کارگر در شهر و الپاریزو به زنان کارگری پیوستند و در روز اول ماه مه به راهپیمائی با شکوهی دست زده و خواهان حقوق مساوی و شرایط کاری بهتر برای کارگران شدند.

بگفته کلارا ممکن است این مسئله بیشتر به یک زمان شبیه باشد تا واقعیت ولی شکوه مبارزات زنان شیلی در مقابل بر علیه ظلم و بیعدالتی فقیسط تکاملی از گذشته حماسی و پر شور زنان در تاریخ شیلی است. نزدیک به سیصد سال پیش زمانیکه امپراطوری اسپانیا به امریکای جنوبی حمله کرد و سعی نمود تا آنچه امروز شیلی نامیده میشود را تسخیر کند و سرخپوستان مستقر در شیلی را نابود نماید، زنان شیلی دوشادوش همسران جنگجویان با متجاوزین اسپانیولی جنگیدند. رشادتهای زنان شیلی در این جنگ تا به آنجا بود که اسپانیولی ها نام د و نفر از زنان جنگجوی شیلی را در لوحه افتخاری جنگجویان خود ثبت نمودند.

در تاریخ مدرن شیلی زنان حتی بیشتر در کارهای اجتماعی و سیاسی درگیر شده و در فعالیتهای سازنده برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی شرکت جستند. همانند سایر کشورها، زنان شیلی نسبت به بیعدالتی ها ثنی که در مورد آنان اعمال میشد اعتراض کرده و عنوان کردند که شوهرانشان علیرغم دارا بودن دیدگاههای نسبتاً "روشن در مورد مسائل اجتماعی کماکان نسبت به نیاز زنان مبنی بر شکستن حصار خانه و آشپزخانه و درگیری و شرکت وسیعتر در فعالیتهای اجتماعی بی تفاوت بودند. آنان عنوان کردند که شوهرانشان به محض خروج از منزل انسانهای آزاد بیخواب و روشنفکری بوده ولی زمانیکه در منزل و در جمع خانواده خود هستند و روشن فکر بودن را فراموش کرده و نسبت به نیاز همسران خود بی اعتنائی مینمایند. البته زنانی مانند کلارا و کارمن علیرغم دفاع از حقوق حقه خود و مبارزه برای آزادی زنان این مسئله را نیز در نظر داشتند که در زمانیکه کشور از بحرانی به بحران دیگر درمی غلظد و چنگال خیانت دست راستیها و کسبناخ نشینان و اشنگتن برگلوی مام وطن حس میشود، برافراشتن پرچم مبارزه

زنان بر علیه افکار واپس گراییانه مردان کار بی مناسبتی است و به نجات میهن و مردمش از پرتگاه سقوط بدامن فاشیسم خدمتی نمیکنند. کلارا در این مورد معتقد است که: "دیدما از مبارزات آزادخواهان زنان در راه نجات از افکار پوسیده و خرافات بعضی از مردان جامعه با دیدن زنان امریکا تفاوت دارد. در جوامع نیمه مستعمره ای مانند شیلی زنان و مردان هر دو در زنجیر سرمایه اسیر هستند. در این مرحله مبارزه بر علیه استعمار و استثمار به کم کردن استعمار رضا عاف مردان بر زنان نیز خدمت میکند و فقط از طریق اتحاد زنان و مردان شیلی بر علیه آنان که شریان های اقتصادی و سیاسی کشور را در دست دارند آزادی واقعی برای زنان امکان پذیر است". به همین دلیل است که رشد زنان در شیلی بیشتر از رشد زنان در امریکا بطرف آزادی واقعی است. در ۱۹۶۸ بیشتر از ۴۶ درصد از دانشجویان موسسات علوم و آموزش عالی شیلی را زنان تشکیل میدادند. بدلیل متعصب بودن مردان در شیلی، موانع زیادی از جمله بالابودن نمرات دبیرستانی و امتحان ورودی برای ورود به دانشگاه وضع شد ولی زنان شیلی مردان را در هر دو مورد پشت سر گذاشته و به این ترتیب در اواسط دهه ۱۹۶۰ بیشتر از ۸/۵ درصد از پزشکان و ۳۲ درصد از دندانپزشکان شیلی را زنان تشکیل میدادند. در همین ایام در ایالات متحده امریکا زنان فقط ۶/۷ درصد از پزشکان و فقط ۸/۰ درصد از مهندسين را تشکیل میدادند. به این ترتیب و با مبارزه مثبت و سازنده برای حقوق حقه خود بود که زنان توانستند بعنوان یک نیروی اجتماعی قوی، دانا، و سازنده در مسائل اجتماعی شرکت نمایند.

کلارا برای نمونه مثالی در سالهای ۱۹۱۰ بیاد میآورد که بر طبق آن زنان شوهرانشان را تهیج کردند تا برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب آرام زده و به این ترتیب در مقابل کارآئی و تولید بیشتر در آمد بیشتری نیز بدست آورند. زنان در این مورد به شوهرانشان اخطار کردند که: "یا اعتصاب کنید و اضافه دستمزد دریافت کنید و یا ما دیگر برایتان شام آماده نخواهیم کرد!". اگرچه این تهدید بسیار ساده بنظر میرسد ولی از نظر روانی آنچنان اثری بر افکار مردان گذاشت که آنان دست به اعتصاب زده و موفق به افزایش دستمزد شدند. البته در این اعتصاب زنان نیز به شوهرانشان در جلوی کارخانه ها پیوستند و به آنان دلگرمی دادند و این حادثه به احترام مردان نسبت به زنان افزود.

زمانیکه کلارا برای من این حادثه را تعریف میکرد بناگهان بیاد آوردم که چگونه زمانیکه با مردان شیلی که در تبعید به سر میبردند صحبت میکردم این مردان از همسران خود با عبارت "دوست" و یا "رفیق" (کمراد) یاد کرده و از کلمه "همسر" استفاده نمیکردند.

برنامه های عمرانی و بهداشتی دولت آئنده تعداد زیادی از اتباع کشورهای دیگر را به دلایل مختلف سیاسی و اجتماعی به شیلی جذب نمود. این خارجیان اغلب اقتصاددان، مهندس، پرستار، و آموزگار بودند و اغلب از کشورهای سوئد، دانمارک، اسپانیا، و دیگر کشورهای اروپائی به شیلی آمده بودند. بعضی از این خارجیان نیز آوارگان سیاسی از کشورهایمانند آرژانتین، بولیوی، اروگوئه، و برزیل که بوسیله دیکتاتورینظامی اداره میشد بودند که از ظلم و اختناق حاکم بر کشورهایشان بگریخته و پناه آورده و از حمایت آئنده برخوردار شدند. یکی از این پناهندگان سیاسی در شیلی خانم "ک" بود که از آرژانتین به شیلی آمده و با یک کشیش شیلی ازدواج کرده و اکنون دارای سه فرزند بود.

حدود سه هفته پس از بقدرت رسیدن آئنده از رادیو اعلامیه ای پخش شد که طی آن از زنان دعوت بعمل آمد تا در یک جلسه سیاسی که در رابطه با همکاری و تبادل نظر با دولت آئنده در مرکز شهر سانتیاگو تشکیل میشود شرکت کنند. خاطرات خانم "ک" را از زبان وی میشنویم:

"من تصمیم به شرکت در این جلسه گرفتم و در موعد مقرر در محل تشکیل جلسه حاضر شدم. بیشتر صحبت پیرامون چگونگی دفع حملاتی که از طرف دست راستیها بر علیه دولت آئنده صورت میگرفت دور میزد. حملات و تبلیغات وسیعی بوسیله عوامل دست راستی که بیشترین بخش های وسایل ارتباط جمعی را در اختیار داشتند در مورد عواقب بقدرت رسیدن دست چپی ها در شیلی در شرف جریان بود. همزمان با رویارویی با این حملات و تبلیغات، ما تصمیم گرفتیم در پیشبرد برنامه های دولت آئنده نیز سهمیه بوده و همکاری کنیم.

یکی از برنامه های دولت آئنده که بمدت کمی پس از مراسم سوگند آئنده بعنوان رئیس جمهور اعلام شده بود، برنامه اصلاحات پایه ای اجتماعی و اقتصادی بود که بر طبق آن برای اولین بار در تاریخ شیلی بزرگترین بخش از جامعه شیلی یعنی کارگران قادر میشدند بر طبق قانون از نعمت

غذا و بهداشت کافی برخوردار شوند. این برنامه که شامل کلیه فقیران و آلودگان نشینان و بطور کلی زحمتکشان شیلی میشد باعث میگردد یکسره فرزندان خانواده‌های زحمتکشان نیز از امکانات بهداشتی و غذایی خوب برخوردار شده و در نتیجه از مرگ کودکان که ناشی از عدم دسترسی به امکانات بهداشتی و غذایی بود جلوگیری کند. این برنامه همچنین امکانات تحصیلی رایگان تا سطح دانشگاه را برای فرزندان زحمتکشان تضمین مینمود. البته این برنامه به سادگی انجام پذیر نبود چرا که میبایست برای اجراء نخست این برنامه مورد تأیید مجلس و سنای شیلی که بوسیله دست راستیها کنترل میشد بگذرد. بنا بر این بزرگترین وظیفه در این شرایط تبلیغات برای این برنامه و توضیح کافی در مورد مفاد آن در بین توده‌های میلیونی بود.

کمیته‌های مختلفی در نقاط مختلف کشور تشکیل شد و تعداد بسیاری از زنان بصورت داوطلبانه در این کمیته‌ها شرکت کرده و به میان زنان مستمند در آلودگان‌های اطراف شهرهای بزرگی مانند سانتیاگو رفته و علاوه بر آموزش آنان در بهبود اوضاع بهداشتی و اجتماعی شان سعی در آگاه کردن آنان از چگونگی برنامه‌های دولت آینده نمودند و از آنان خواستند تا در امور اجتماعی محله‌های خود شرکت کنند. من نیز به یکی از این کمیته‌ها پیوستم چرا که بدلیل اینکه من یک پرستار ماهر بودم میتوانستم در کمک به زنان آلودگان نشین در مورد مسائل بهداشتی مختلف کمک کنم. من پس از آشنائی بیشتر و بیشتر با آلودگان نشینها نمیتوانستم باور کنم که چگونه بعضی از افراد میتوانند با برنامه‌هایی که در راه بهبود وضع زندگی آلودگان نشینها وضع شده مخالفت کنند مگر اینکه آن افراد از انسانیت به دور بوده باشند و منافع خود را به جان و زندگی تعداد بسیاری از انسان پاک و بیگناه ترجیح دهند. اما کمپانیهای چند ملیتی و عمال بومی شان که بهبود زندگی آلودگان نشینها و آگاهی سیاسی شان را خطری برای موجودیت خود میدانستند از این برنامه بشدت ناراحت بوده و با تمام وجود با آن مخالفت میکردند. این قطب بندی در جامعه شیلی که دارا و فقیر را در قطب کاملاً متضاد و مشخص قرار داده بود در بین زنان شیلی نیز آشکار بسیار هویدائی داشت. زنانی که تا این زمان محافظه کارانه بدنبال منافع خود بودند با اعلام این برنامه بناگهان به عوامل دست راستی پیوسته و بر علیه آینده اعلام موضع نمودند و زنانی که دارای افکار مترقی

ویا لبرالی بودند به جبهه عمومی چپ پیوستند. زنان اریستوکرات طبقه متوسط شیلی نیز در این میان به عوامل دست راستی پیوستند چرا که در برنامۀ جدید آئندۀ آنچه را که این زنان حق و افتخار خود میدانستند (مانند اخراج و استخدام پیشخدمت بدون دلیل موجه) از دست داده و برای هر عمل خود از قبیل اخراج کارگران کار مزدی و پیشخدمت میبایست دلیل موجه ارائه میدادند. این زنان همچنین نمیتوانستند بپذیرند که فرزندان با فرزندان آلونک نشینها و یا فرزندان پیشخدمت ها ایشان در یک دبستان، دبیرستان، و دانشگاه و در یک کلاس درس تحصیل کنند. این زنان از اینکه بر اساس برنامۀ های دولت آئندۀ مجبور میشدند که در ساحل زیبای و الپاریزو با تفاق تعدادی نوکر و کلفت به شنا و استراحت بپردازند بر خود لرزیده و خشم سراپای وجودشان را پرمیکرد و کینه آئندۀ را به دل میگرفتند. این کینه زمانی به اوج میرسید که آنان میفهمیدند که خود باید بودجه استراحت و شنای خود را تامین کنند. در حالیکه بودجه تفریحات و استراحت پیشخدمتها و دیگر مستمندان را دولت آئندۀ از راه جمع آوری مالیات از این شروتمندان تامین میکرد.

زنان دست راستی شیلی با آگاهی از خطری که موجودیت وهستی آنان را تهدید میکرد تصمیم به حمله متقابل گرفتند و دست به ترور زنان مستمند و یا عذاب روحی آنان و پخش شایعه های نادرست و ناسالم زدند. برای نمونه بعضی از این زنان دست راستی به مناطق آلونک نشینها رفته و خود را ماموران دولت آئندۀ معرفی کردند. آنان با سئوالاتی از قبیل: "چند نفر در این خانه زندگی میکنند؟"، "چند فرزند دارید؟" خود را به آلونک نشینها نزدیک کرده و زمانی که زنان آلونک نشین از آنان علت این سرشماری را می پرسیدند زنان دست راستی در جواب عنوان میکردند که: "ما ماموران سرشماری دولت آئندۀ هستیم و باید تعداد دقیق فرزندان شما را بدانیم چونکه دولت تصمیم دارد فرزندان شما را به کوبا و دیگر کشورهای کمونیستی بفرستد تا در آنجا تعلیمات کمونیستی بیاموزند!"

این شایعه های مسموم بزودی در سرتاسر شهر سانتیاگو و دیگر نقاط شیلی پخش شد و مادران نگران که از ازام فرزندان خود به کوبا و دیگر کشورهای با اصطلاح کمونیستی فوق العاده ترسان بودند بمحض دیدن یک نفر غریبه در کوچه و برزن، فرزندان خود را مخفی میکردند. مسئله این آمارگیری قلابی زمانی اوج گرفت و بصورت بحث روز در آمد که چند کودک جان خود را به

خاطر این اقدام غیر انسانی دست راستیها از دست دادند. زمانیکه ایسن زنان دست راستی به محل سکونت چند خانوادۀ آلونک نشین رفته تا تبلیغات شوم خود را بر علیه آئندۀ تحت پوشش آمارگیری ادامه دهند مادران نگران فرزندان خود را زیر تعداد زیادی ملافه و پتو مخفی کرده و در نتیجه این کودکان در اثر عدم دسترسی به هوا خفه شدند.

پس از آنکه گوشه‌ای از جو مسموم سیاسی دوران اولیه شروع حکومت آئندۀ بود که شیلی و مردمش را در خود میسوزاند، ولی با شروع برنامه‌های عمرانی دولت آئندۀ، دست راستیها مورد تنفر هر چه بیشتر زحمتکشان واقع شدند و محبوبیت جبهه عمومی چپ و آئندۀ افزایش روز افزون یافت. قوانین بسیاری در زیر فشار عمومی به تصویب مجلس رسید و بلافاصله به مرحله اجراء درآمد. پس از بقدرت رسیدن، آئندۀ در یک سخنرانی در مورد موقعیست زنان در شیلی گفت: "زنانی که در راه رفع تبعیضات جنسی و فشارهای مضاعف به پا خواسته و دلورا نه مبارزه میکنند نباید تنها بمانند. آنسان باید از حقوق مساوی با مردان برخوردار باشند. زنان در محل کار خواستار حقوق مساوی بوده و باید حقوقی مساوی با مردان برای کار مساوی دریافت دارند و این وظیفه مردان کارگزار است که زنان را در این راه یاری رسانند و اجازه ندهند که زنان مورد استثمای مضاعف قرار گیرند."

قوانین مختلفی در این مورد تصویب رسید و بموجب اجراء درآمد. مثلاً پس از قانون مبنی بر دستمزد مساوی برای کار مشابه برای زنان و مردان به تصویب رسید. قانون دیگری در مورد مرخصی دوران بارداری و تا میسن کار پس از دوران بارداری بوسیله کارفرما وضع گردید. قانون دیگری به تصویب رسید که بر اساس آن اگر زن بارداری پس از وضع حمل تصمیم به مواظبت و مراقبت از نوزادش میگرفت قادر بود که تا یکسال مرخصی مساوی حقوق برای نگهداری نوزادش دریافت داشته و پس از یکسال نیز به سرکارش بازگردد. بر طبق قانون دیگری اگر فرزندی زن کارگر مرخصی میشد ولی کسالت به نحوی نبود که نیاز به بستری شدن در بیمارستان داشته باشد زن کارگر حق داشت مرخصی با حقوق گرفته و در منزل از نوزادش پرستاری کند. البته این قانون شامل حال اطفال کمتر از دو سال میشد. با روی کار آمدن آئندۀ کودکان و شیرخوارگاههای متعددی در مجاورت کارخانجات، مناطق صنعتی، و مناطق کشاورزی تاسیس شد و اطفال زنان کارگر در این شیرخوارگاهها و کودکانها نگهداری میشدند. کلیه

کارخانجات، موسسات دولتی و خصوصی، ادارات، و شرکت‌های تجاری که بیشتر از بیست نفر کارگریا کارمند داشتند موظف بودند که با بودجه مستقل خود به تاسیس شیرخوارگاه‌ها و یا کودکان در محل اداره یا کارخانه اقدام ورزند تا زنان کارگر بتوانند در موقع استراحت و یا موقع ناهار از فرزندان خود بازدید کرده و مطمئن باشند که آنان در وضعیت مطلوب بسر می‌برند. در سال ۱۹۷۲ آئینده اقدام به تاسیس ۱۳۳ شیرخوارگاه و کودکان نمود که از ۸۰۰۰ کودک نگهداری می‌کردند. در ۱۹۷۳ آئینده طرحی به مجلس فرستاد که طبق آن در حدنهائی کودکانهائی در سرتاسر شیلی با بودجه کمپانیهای خصوصی و بخش دولتی تاسیس میشد تا از ۱،۲۰۰،۰۰۰ نفر کودک نگهداری کند. بر اساس این طرح زنان کارگر از صبحانه مجانی که بوسیله کارفرمایان تامین میشد استفاده می‌کردند ولی این طرح بوسیله دست راستیهای کنگره و سنای شیلی رد شد و هرگز به تصویب نرسید.

در ظرف چندین ماه زنان شیلی نسبت به برنامه‌ها و پیشنهادات دولتی آئینده عکس العمل‌های بسیار موافقی ابراز کردند و بتدریج به عوامم عمل اجرائی دولت آئینده درآمدند. اثرات حمایت زنان از رژیم آئینده بخوبی در انتخابات میان دوره‌ای ۱۹۷۳ مشهود بود که علیرغم کلیه گرفتاریها و خرابکاریهای که بوسیله دست راستیها صورت گرفته و وضع اقتصادی شیلی روبه وخامت میرفت ولی کماکان تعداد نمایندگان جبهه ائتلافی آئینده در کنگره و سنا از دیا یافت.

زمانیکه خانم "ک" شروع به کار در مناطق آلونک نشین کرد از شدت مصائب و بدبختی‌های که گریبانگیر مردم این مناطق بود تعجب کرد و از اینکه چگونه دولتهای قبلی نسبت به زندگی این مردم بی‌اعتنا و بی‌توجه بوده‌اند احساس تا سفاوانی نمود. بر اساس گفته خانم "ک" مردم این مناطق هیچگونه اطلاعی در مورد پروتئین‌های مورد نیازشان و مقدار انرژی لازم برای سالم بودن نداشتند. زمانیکه دولت آئینده اقدام به بخش شیر در مناطق مختلف برای کودکان کمتر از ۱۵ ساله نمود، بسیاری از مادران چگونگی آماده کردن شیر را که بصورت پودر یعنی شیر خشک بودند نمیدانستند و اطفال و ما موران بهداشتی دولت به ایستادن مادران چگونگی استفاده از شیر و چگونگی حفظ آنرا یاد دادند. زنان این مناطق فقیرنشین از این اقدام با گرمی استقبال کردند و از اینکسسه قادر بودند فرزندانشان را از نظر غذائی بهتر تامین کنند خوشحال بودند.

تا سال ۱۹۶۸ یعنی فقط دو سال قبل از به قدرت رسیدن آلفنده درصد مرگ و میر در بین اطفال شیلی ۶۸/۶ در هر هزار نفر بود در حالی که در همان سال درصد مرگ و میر در بین اطفال امریکائی فقط ۱۶ در هزار بود. در سال ۱۹۶۸ درصد مرگ و میر نوزادان در چین تولد بیش از ۳۵ درصد بود که به علت عدم دسترسی به وسائل بهداشتی صورت میگرفت. اضافه بر این تعداد زیادی از اطفال در شیلی دچار امراض جسمی و روحی ناشی از عدم دسترسی به بیمارستان و وسائل بهداشتی مجهز بودند. در اوائل ۱۹۷۱ با ازدیاد برنامه های بهداشت همگانی درصد مرگ نوزادان به ۱۵/۵ درصد و درصد مرگ نوزادان در لحظه تولد به ۱۷/۶ درصد تقلیل یافت.

بر اساس سخنان خانم "ک" و دیگر شواهد، در اولین ماههای حکومت آلفنده به علت افزایش دستمزد و ازدیاد قدرت خرید مردم، مصرف مسواک، خوراکی در شیلی بنحوسرمام آوری بالا رفت. ولی این توسعه بطمسول نیانجامید چرا که عوامل دست راستی که بعضی از مزارع و کشتارگاهها را در اختیار داشتند تولید خود را تقلیل دادند تا از این طریق مویجات بی اعتباری آلفنده و خشم مردم را فراهم آورند. دولت آلفنده برای جبران کمبود گوشت اقدام به تهیه جایگزینهایی برای گوشت نمود و برای اینکار مقدار قابل توجهی گوشت و ماهی و سبزیجات در اختیار مردم قرار داد. اما مردم شیلی علیرغم ساحل طولانی و وفور ماهی هرگز علاقه چندانی به مصرف گوشت ماهی نداشته و ندارند. از طرف دیگر بدلیل عدم مکانیسات در گذشته، مردم شیلی نمیدانستند که چگونه بعضی از سبزیجات مانند سبب اسفناج را باید برای مصرف آماده کرد. در نتیجه دا و طلبانی مانند خانم "ک" کلاسهای دایر کردند و در این کلاسها بهترین مجموعه های را که از پختن سبزیجات و ماهی میدانستند به زنان تهیدست یاد دادند تا به این ترتیب سفره خانه خود را رنگین نمایند.

همزمان با افزایش قیمتها و احتکار اجناس بوسیله دست راستیها، کمیته ای در مرکز شهر سانتیاگو با شرکت بسیاری از زنان فعال طرفدار آلفنده تشکیل شد. پس از بیان مریحانه مشکلاتی که دولت و زحمتکشان شیلی با آن روبرو بودند وزیر اقتصاد شیلی "پدرو ووسکاویک" روبه زنان حاضر در جلسه کرد و از آنان خواست که با دولت در کنترل احتکار و گرانفروشی دست راستیها همکاری کنند. پس از یکسری مباحث طولانی زنان حاضر در جلسه تصمیم به تشکیل "کمیته نظارت بر قیمتها و تقسیم عادلانه محصولات غذایی" گرفتند

که بوسیله خود زنان کنترل و اداره می‌شد. زنان پس از یک نظرخواهی سریع و جلب حمایت دیگر زنان در نقاط مختلف شهر تصمیم به جیره‌بندی بعضی از مواد از جمله شکر، برنج، و نان گرفتند. البته این اقدام یک اقدام غیررسمی بود که بوسیله زنان و صرفاً "بخاطر کنترل محتکرین و گرانفروشان صورت می‌گرفت. پس از چند هفته زنان شرکت‌کننده در کمیته نظارت طرحی را به آئنده‌پیشنها کردند که برطبق آن مجازات‌های بسیار سختی برعلیه محتکرین و گرانفروشان در نظر گرفته می‌شد. با فشار زنان آئنده‌ایسر طرح را به مجلس فرستاد ولی مجلس که بوسیله دست راستیها کنترل می‌شد آنرا رد کرد. رد کردن این طرح بوسیله مجلس عملاً به گرانفروشی و احتکار و بازاریا جنبه رسمی داد.

"کمیته نظارت" در مناطق فقیرنشین بسیار موفق بود. در این مناطق بمحض ورود کاه میون حاوی اجناس مختلف، ساکنین محله و نمایندگان آن کمیته نظارت بلافاصله در محل حاضر شده و کلیه اجناس را می‌خریدند تا صاحبان فروشگاه‌ها امکان احتکار نداشته باشد. با شروع ۱۹۷۳ بیش از ۱۵۰۰ عدد کمیته نظارت در سرتاسر شیلی تشکیل شده بود که از این تعداد فقط ۹۰۰ عدد در سانتیاگو فعالیت می‌کرد. بیش از دوسوم از اعضاء و گردانندگان کمیته نظارت را زنان خانه‌دار تشکیل می‌دادند. عملکرد کمیته نظارت در مناطق فقیرنشین بسیار موفق بود. ولی در مناطق نسبتاً "مرفه‌اکثر مردم با ثروتمندان هم‌صدا و هم‌سو شده و از دولت آئنده متنفر بودند.

دست راستیها که از دیدار رضایتی مردم را مشاهده کردند از این مسئله تحت عنوان حمایت از مصرف‌کننده سوء استفاده کرده و آنرا وسیله برای حمله بیشتر به آئنده قرار دادند. بلندگوهای تبلیغاتی دست راستیها آئنده را مسبب همه این کمبودها و فشارهای اقتصادی می‌دانستند. دستگاه‌های تبلیغاتی دست راستیها در مغشوش کردن مرز بندی زنان فقیر و طبقه متوسط از یکطرف و قشر مرفه طبقه متوسط و ثروتمندان از طرف دیگر نقش بسیار مهم و موفق ایفا نموده و با عنوان کردن اینکه "ایسر مشکل مسئله همه زنان است و فقیر و ثروتمند همه از دولت آئنده و عواقب آن زجر میکشند و رنج می‌برند" سعی کردند تا سفره خالی زنان فقیر و سفسره رنگین و انبیا را نباشته زنان ثروتمند را یکی جلوه داده و همه را در یک صف قرار دهند.

با گذشت هر روز بیشتر بنظر میرسد که شیلی به نقطه انفجار نزدیکتر میشود.

از یکطرف نیاز عمومی و خواست زحمتکشان بود که از آلننده میخواستند در مقابل خدمت مردمی ها قاطعانه ایستادگی کرده و برنامه های خود را به جلو ببرند و از طرف دیگر فشار و خرابکاریهای دست راستیها بود که از هر فرصت بر علیه آلننده استفاده میکردند. اما در این میان آلننده و همکارانش به آرامی برنامه های خود را به جلو میبردند. مثلاً در همین ایام برنامه های درسیان و تیاگو بصورت تجربه ای شروع شد که بر طبق آن برای زنانی که کار میکردند به تعداد اعضاء خانواده شان غذای گرم تهیه کرده و در پایان کار هر روز به قیمت فوق العاده ارزانی در اختیار آنان قرار داده میشد و به این ترتیب زنان کارگر دیگر مجبور نمیشدند که پس از ۸ ساعت کار مجدداً در منزل نیز الزاماً "به آشپزی بپردازند. این برنامه نخست شامل ۸۰۰۰ نفر زنان کارگر میشد ولی قرار بود که تا پایان سال ۱۹۷۳ این تسهیلات در اختیار بیش از ۴۰،۰۰۰ نفر از زنان کارگر گذاشته شود.

یکی دیگر از برنامه های که در این مدت بوسیله آلننده به مرحله عمل درآمد این بود که سالی یکبار بمدت دو هفته زنان فقیر و فرزندان شان به یک تعطیلات مجانی از طرف دولت فرستاده میشدند. این زنان که اکثراً "به کار مستخدمی در منازل ثروتمندان و یا کار در کارخانه و یا خانهداری مشغول بودند بمدت دو هفته با تسهیلات کامل به یک نقطه بیلاقی فرستاده میشدند و از تعطیلات با دستمزد نیز استفاده میکردند. به گفته خانم "ک" لیرغم اینکه شیلی دارای ۲۵۰۰ مایل ساحل زیبا در مجاورت اقیانوس آرام است، بسیاری از این زنان تهیدست برای اولین بار ساحل اقیانوس را به چشم می دیدند در صورتیکه پهنای کشور شیلی فقط ۲۰۰ کیلومتر در عرض ترین نقاط است. بعبارت دیگر بعضی از این زنان در تمام مدت عمر خود از شهر ویا محله خود خارج نشده بودند.

برنامه تعطیلات مجانی بلافاصله با استقبال بسیار گرم آلونک نشینها و فقیران روبرو شد ولی ثروتمندان که معمولاً در این نقاط زیبا احاطه و تسلط کامل داشتند از حضور فرزندان مستخدمین خود و یا فرزندان آلونک نشینان در سواحل که در گذشته بصورت کامل در اختیار این ثروتمندان و در ثروتمندان بود بسیار نگران و عصبی شده بودند. علیرغم مخالفت ها و خرابکاریهای ثروتمندان و متحدین دست راستی شان سواحل زیبای اقیانوس آرام در اختیار محرومان جامعه قرار گرفت.

برنامه های عمرانی بهداشتی و اجتماعی آلننده مورد استقبال مسرورم

بی بضاعت و محروم جامعه قرار گرفت و به این ترتیب تا پایان سال ۱۹۷۲ که انتخابات کنگره صورت گرفت طرفداران آئنده توانستند بیش از چهار درصد آراء را به خود اختصاص دهند. در مقابل این پیروزی آئنده، نیروهای دست راستی نیز بیکار ننشسته و به تحریک مردم بر علیه کمونیسم پرداخته و همزمان با کمونیست جلوه دادن آئنده سعی در منزی کردن وی نمودند حال آنکه آئنده یک کمونیست نبود. تبلیغات ضد کمونیستی - ضد آئنده دست راستیها حتی در نامه‌های تئاتر و فیلمهای تلویزیونی نیز سوخ کرده و بصورت تبلیغات رادیویی تا اعماق خانه‌ها و در خلوت خانه زنان خانه‌دار نیز نفوذ کرد و جو ترور و وحشت بی حد و حصری از کمونیسم در قلوب مردم نا آگاه بوجود آورد.

با ازدیاد بحران سیاسی در شیلی، روزنامه‌ها و مجله‌های مربوط به زنان ثروتمند مخصوصاً "دومجله" و "آوایانولا" و "وایندادس" که مطالب آن در فلوریدا تهیه و در سانتیاگو چاپ میشد حالت خصمانه تری نسبت به آئنده و زنان هوادار حکومت وی بخود گرفتند. در حالیکه حکومت آئنده زنان را به شرکت مستقیم در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی فرا میخواند تا از حقوق خود دفاع نمایند، عوامل دست راستی زنان شیلی را تحریک به شرکت در جنبه متحد برای سرنگونی آئنده مینمودند. زنان با اصطلاح اجتماعی و امروزی در مهمانی‌های خود که در حقیقت محل نمایش جواهر آلات آنان بود با اعلام موضع بر علیه آئنده و تشکیل راهپیمایی‌های خیابانی مخالفت و دشمنی خود را با برنامه‌ها و دولت آئنده بنمایش گذاردند.

یکی از کارهای بسیار مهم این زنان در دشمنی با دولت آئنده راهپیمایی این زنان در "راهپیمایی باکاسه‌های خالی" بود که در اوائل حکومت آئنده بوسیله زنان ثروتمند صورت گرفت. منظره بسیار عجیب و مسخره‌ای بود که این زنان ثروتمند که با پالتوی پوست، موه‌های مرتب و صورت آرایش کرده که از چهره‌شان آسایش و رفاه بوضوح خواننده میشد از گرسنگی و کمبود غذا شکوه داشته و آئنده را مسبب گرسنگی خود میدانستند!! واقعا "مسخره بود که در روز تظاهرات این خانمهای شیک پوش با راننده مخصوص شان به محل تظاهرات آمده و چند صد قدم قبل از اینکه به محل تظاهرات برسند از اتومبیل مخصوص شان پیاده شده و کاسه‌های خالی خود را از کیف در آورده و شروع به فریاد زدن بر علیه کمبود غذا میکردند و در عین حال ادعا مینمودند که از گرسنگی و در دفاع از گرسنگان دست بسته

تظاهرات زده اند!! این زنان در فریادهای خود آلوده را محکوم میکردند که شیلی را دچار قحطی کرده و مردم را در آستانه مرگ قرار داده است در حالی که قفسه های آشپزخانه منازل این زنان پر از غذاهای تازه و مقوی بود. این تظاهرات صفحات اول کلیه روزنامه های مزدور و بی پرانسبب سانتیاگو را پر کرد و توجه بسیاری از روزنامه های مزدور خارجی را نیز به خود جلب کرد. زنان طرفدار آلوده در مقابل این تظاهرات دروغین دست به تظاهرات مشابهی در محکوم کردن دست راستی ها و به حمایت از آلوده زدند. جالب توجه این بود که زنان طرفدار آلوده فرزندان خود را به همراه آوردند در حالی که زنان دست راستی فرزندان خود را بدست مستخدمین شان سپردند. زنان فقیر و بی بضاعت مجبور شدند فرزندان خود را به همراه بیاورند چرا که راه چاره ای نداشته و مستخدمی نداشتند تا فرزندان شان را نگهداری کند. راهپیمایی زنان ثروتمند با کاسه های خالی شعرها و لطیفه های فراوانی در مناطق فقیرنشین بوجود آورد. از جمله شعرهایی که در این مورد ساخته شد و بسیار مشهور نیز شد این بود:

زنان دست راستی دوتا کاسه دارند

یکی بسیار کوچک

و یکی بسیار بزرگ

اولی را در خیابانها میگویند و خالی است

دومی را در خانه ها نگه میدارند و عالی است!

قشری از زنان اریستوکرات شیلی و تحصیل کرده های ضد خلقی شیلی نیز سهم خود را نسبت به سرنگونی سالوادور آلوده با تحریک نظامیان به ثبوت رسانیدند. برای نیروهای دست راستی بسیار مهم بود که نظامیان را نسبت به فرماندهان خود که طرفدار آلوده بودند بشورانند و با تحریکهای مختلف مقدمات سرنگونی آلوده و برقراری دیکتاتوری نظامی را فراهم آورند. در چندین مورد هنگامیکه نظامیان در مراسم رژه در میدان شهر شرکت میکنند، زنان دست راستی آنها را متهم به ترسو بودن کرده و برای آنان غذای مخصوص مرغان بردند و به این ترتیب نظامیان را نسبت به رژیم خشمگین میکردند. در کشوری که مردان بسیار غیرتی بوده و نظامیان غروری مافوق تصور دارند چنین توهینهایی نتیجه ای جز کینه نظامیان به فرماندهان و روسای آنها که طرفدار قانون اساسی و دولت آلوده بودند نداشت.

یکی از واضح ترین حملات زنان بر علیه فرماندهان نظامی چندین ماه قبل از کودتا صورت گرفت که طی آن زنان افسران ارتش در جلوی منزل رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح شیلی دست به تظاهرات زدند. زنان در این تظاهرات، رئیس ستاد مشترک یعنی ژنرال کارلوس پراتز را به دلیل حمایت وی از آلنده خائن نامیدند و به او دشنام دادند. چند روز پس از این حادثه پراتز از مقام خود استعفا کرد چرا که تظاهرات زنان افسران عالی رتبه نشان دهنده عدم اطمینان این افسران نسبت به وی بود.

پس از پیروزی کودتا، مطبوعات طرفدار کودتاچیان ادعا کردند که روزهای خوش و زیبای قبل از آلنده به شیلی بازگشته است. همسر ژنرال پینوشه در یک سخنرانی تلویزیونی از زنان شیلی بخاطر تحمل آنسان در دوران آلنده و بردباری شان در تحمل سختی ها و برای رسیدن به دوران آزادی و سرنگونی آلنده تشکر کرد. همسر پینوشه فقط چند ساعت پس از گشته شدن آلنده و درست در زمانیکه نیروهای کودتاگران شروع به دستگیری زنان و مردان مبارز در مناطق فقیرنشین و آلونکها کردند، تولد دوباره آزادی در شیلی را به مردم تبریک گفت!

در ظرف مدتی کمتر از یک هفته، نظامیان کودتاگر کلیه آزادیهای زنان و حقوق بدست آمده شان را لغو کرده و زنان را به دوران زیردستی و فرمانبرداری از مردان بازگردانید. یکبار دیگر زنان به جرم آستین بودن از کار اخراج شدند. کلیه کودکانها و شیرخوارگاههای مجاور کارخانه ها و موسسات صنعتی، تجارتي، و کشاورزی بسته شد. توزیع شیر در بین کودکان متوقف شد و یکبار دیگر کودکان بی بضاعت شیلی با کمبود پروتئین روبرو شدند. بهداشت رایگان که به همت آلنده برای مردم سی بضاعت مقرر شده بود لغو گردید و حتی در بدترین شرایط بیماری، مستمندان به بیمارستان و حتی اورژانس پذیرفته نشدند. قانون منع استخدام کودکان خردسال که بوسیله دولت آلنده بتصویب رسیده بود لغو گردید و کودکان به کارخانه نجات برده شده و علیرغم اینکه ۸ ساعت در روز کار میکردند فقط برای ۴ ساعت دستمزد دریافت میکردند. بعبارت دیگر حقوق خردسالان علیرغم کار مساوی و مشابه با بزرگسالان فقط مساوی با نصف حقوق بزرگسالان بود. بعضی از زنان فقیر یکبار دیگر به دلیل فشارهای اقتصادی روبه خودفروشی آورده و فساد در واج یافت و حتی دختران چهارده ساله نیز به این منجلاب فرورفتند.

خانم " ک " در ادامه این سخنان میگوید :

" با سرنگونی رژیم آئنده نه تنها برنامه عمرانی و اجتماعی بسیار مثبت مانا بود بلکه کلیه راههای موفقیت و پیشرفت زنان شیلی نیز بر روی آنان بسته شد و یکبار دیگر زنان در قفس خانه زندانی شدند. نظامیــان کودتا گربه ما گفتند که باید به خانه هایمان بازگشته و هیچگونه فعالیتــی نداشته باشیم . زنان شیلی اکنون همگی زندانیان یک زندان بزرگ به نام کشور شیلی هستند. البته همه زنان زندانی نیستند چرا که هنوز زنانی هستند که زنجیرهای اسارت را از پای خود گسسته و بر علیه دیکتاتور منشی پینوشه و اربابان منفور امریکائی اش دلاورانه می جنگند که خود داستان جدائی دارد."

خانم " ک " و همسرش که در ۱۹۷۴ زندانی و پس از مدتی به اهتــمام کلیسای مختلف از زندان رهائی یافت پس از مدتی شیلی را ترک کرده و اکنون در ایالات متحده زندگی میکنند .

هنگامی که آلنده از خانه مسکونی خود در کاخ "توماس مورو" به کاخ  
 لاموندا که دفتر کار وی در آن قرار داشت رفت همسر وی هنوز در خواب بود  
 چرا که با وجود همه نشانه‌های ناامنی و ناآرامی مخصوصاً "وقایع  
 والپاریزو آلنده هنوز امیدوار بود که اوضاع بحالت عادی برخواهد  
 گشت و کودتای صورت نخواهد گرفت. به همین دلیل او همسرش را که تازه  
 از مسافرت به مکزیک بازگشته بود بیدار نکرد و یا به وی هشدار نداد.  
 مسافرت همسر آلنده به مکزیک که برای یک هفته بطول انجامید بنشانه  
 تشکر از مردم مکزیک بخاطر کمک‌های مادی و معنوی شان در مورد زمین  
 لرزه ویرانگر شیلی در ۱۹۷۰ صورت گرفت. همسر آلنده پس از بازگشت از  
 مکزیک در فرودگاه سانتیاگو اوضاع ناآرامی و ناآرامی را حس کرد و متوجه  
 شد که در طول یک هفته تغییر و تحولات فراوانی صورت گرفته است. وی در  
 خانه محقرو سادده خود در مکزیکوسیتی خاطرات خود را چنین بیان میکند:  
 "هواپیمای مادر روز ۹ سپتامبر در فرودگاه سانتیاگو فرود آمد و همسر  
 سالوادور آلنده، تعدادی از مقامات مملکتی، و تعدادی از دوستان  
 نزدیکمان به استقبال ما آمدند. شرایط و اوضاع در فرودگاه غیرعادی  
 بنظر می‌رسید و من که برای یک هفته از کشور دور بودم نمیدانستم اوضاع  
 از چه قرار است. آلنده بسیار نگران بنظر می‌رسید و این بسیار عجیب بود  
 چرا که آلنده معمولاً انسان بسیار خون سرد و آرامی بود. زمانی که ما از  
 محوطه فرودگاه به طرف درب خروجی می‌رفتیم تا به اتومبیل‌هایمان سوار  
 شویم جمعیت کوچکی با پرچم‌های حزب فاشیستی "پاتریا لیبرتاد"  
 بر علیه ما دست به تظاهرات زده و فریاد می‌زدند: "مرگ بر آلنده". ما  
 به تظاهرات پراکنده احزاب فاشیستی و دست راستی بر علیه آلنده و دولت  
 اتحاد ملی عادت کرده بودیم ولی من هرگز ندیده بودم به این صورت و به  
 این وضوح حمله‌ای صورت گیرد. ما موران محافظ ما به طرف تظاهرات  
 کنندگان حمله کردند تا آنان را پراکنده سازند ولی آلنده به انسان  
 دستور داد که تظاهرات کنندگان را به حال خود باقی گذارده و آنان را نادیده  
 بگیرند. این تظاهرات که نما یا نگر خشم و نفرت تظاهرات کنندگان نسبت به  
 آلنده بود با شرایط و اوضاع در زمانیکه من عازم مکزیک بودم مفایرت  
 کامل داشت. در آن زمان میلیون‌ها کارگر مشغول تدارک جشن سومین  
 سالگرد پیروزی آلنده در انتخابات بودند. اوضاع اقتصادی بسیار درهم  
 ریخته بود ولی کارگران کماکان مانند روزهای نخست از آلنده حمایت

می کردند، اگرچه با ازدیاد خرابکاریها نگرانی کارگران و دیگر طرفداران آئنده نیز روبه‌فزونی گذاشته بود. در جشن سومین سالگرد پیروزی آئنده، من در مکزیکوسیتی بودم ولی بعداً "بمن گفته شد که در سرتا سرشیلی پیروزی آئنده بوسیله زحمتکشان جشن گرفته شد و برای نمونه در سانتیاگو یک میلیون نفر به خیابانها ریخته و از حکومت آئنده بعنوان بزرگترین قدم بسوی انقلاب واقعی قدردانی کردند. صحنه فرودگاه بنحو دردناکی از آنچه در بین راه و در کشورهای دیگر دیده بودیم متفاوت بود، چرا که در بین راه و در توقف کوتاه مدت ما در "بوگوتا - کلمبیا" ویا در "پاناما" مردم با شور و هیجان عجیبی از من و همراهانم استقبال کرده و خبرنگاران در مورد برنامهای دولت اتحادملی از ما سؤال می نمودند. خبرنگاران بیشتر کنجکا و پیوسته بدانند برنامهای دولت شیلی در چه شرایطی است، چرا که دولت آئنده بعنوان یک الگو برای آزادی از استعمار امپریالیستهای آمریکائی مورد مطالعه تمام کشورهای آمریکای لاتین بود. از سخنان مردم من در ریافتنم که دولت شیلی و آنچه در شیلی اتفاق افتاد برای مردم آمریکای لاتین بعنوان یک سمبل امیدبخش می درخشد. زمانیکه مردم کشورهای مختلف در می یافتند که چگونه آئنده در پناه دموکراسی و قانون شرایط را برای حکومت واقعا " مردمی آماده می سازد آنچنان ابراز احساساتی می کردند که من و همراهانم پیش از پیش به آینده آمریکای جنوبی امیدوارنرا ز گذشته می شدیم.

یک روز پس از بازگشتم از مسافرت مکزیک در یک کنفرانس مطبوعه نسبی شرکت کردم و از تجربیات خود در این سفر و احترام عمیق دولت و مردم مکزیک و دیگر مردم آمریکای لاتین نسبت به مردم شیلی سخن گفتم. کنفرانس بنحوبسیار رضایت بخشی صورت گرفت و هنوز همه چیز عادی بنظر می رسید. شب قبل از کودتا، یعنی آخرین شبی که من همسر مرا زنده می دیدم، قرار بود شام را در منزل با اتفاق چند نفر از همکاران آئنده صرف کنیم. این یاران نزدیک عبارت بودند از "اورلاندو لتهیر"، "کارلوس بریونز"، "اگوستو الویواریس". قرار بود آنشب تا دیروقت برنامهای دولتی مورد بحث و تبادل نظر آئنده و این همکارانش قرار گیرد. منظره ای از آن شب در فکر من هست که همیشه مرا آزرده و گمان می کنم تا پایان عمرم نیز مرا خواهد آزرده. مسئله این است که آنشب زمانی که آئنده وارد منزل شد طبق

معمول من به استقبال او رفتم و با تفاق به اتاق خواب رفتم و در آنجا  
 اولباس خود را عوض کرده و لباس راحتی پوشید. این لباس راحت از یک  
 بلوز و شلوار ورزشی تشکیل شده بود که برتن آلوده بسیار زنده بود.  
 زمانیکه به او گفتم که این بلوز و شلوار ورزشی برتن او بر زنده است  
 آلوده نگاهان بسوی من نگاه کرد و با چشمانی خسته و قیافه‌ای گرفته  
 گفت: "آری ولی اگر آنان بگذارند من لباسها را برای مدتی طولانی  
 بپوشم!". من که از این جواب تعجب زده برجای میخکوب شده بودم گفتم:  
 سالوادور مقصودت چیست؟ او بمن جواب نداد فقط یک لحظه خاموش ماند  
 و سپس اطاق را ترک کرد و به مهمانان که در اطاق پذیرائی نشستند  
 بودند پیوست. هنگام صرف شام هیچ سخنی بین آلوده، من، و دوستانش  
 رد و بدل نشد ولی پس از صرف شام سخن سرانجام به مسائل مملکتی کشیده  
 شد. آلوده رو به دوستانش کرد و گفت: "ما چندین پیشنهاد از جمله پیشنهادها  
 مابرسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم، حال دیگر موقع آنست که  
 تصمیم بگیریم. من تصمیم دارم فردا از شبکه سراسری رادیو و تلویزیون  
 با مردم شیلی سخن بگویم. من به آنان خواهم گفت که خواستار ریسک  
 فراندن عمومی در مورد برنامهای دولت اتحاد ملی هستیم. و در صورتیکه  
 مردم از برنامهای دولت ما راضی نیستند من استعفا خواهم کرد." پس  
 کمی استراحت آلوده و یارانانش به اتاق کار آلوده رفتند و مشغول تهیه  
 متن سخنرانی آلوده شدند که قرار شد روز آینه صورت پذیرد. از آنجا  
 من شدیداً خسته بودم و هنوز آثار خستگی مسافرت در وجودم بود. شب بخیر  
 گفتم و به بستر رفتم. از آنچه آن شب اتفاق افتاد هیچگونه اطلاع دیگری  
 ندارم تا صبح روز بعد که آلوده از دفتر خود در کاخ لاموندا بمن تلفن کرد  
 و مرا دلداری داده و اطمینان داد که با وجود اوضاع نابسامان کشور هنوز  
 جای امید هست که نیروهای وفادار بر علیه شورشیان وارد عمل شوند. او  
 همچنین مرا ترغیب و سفارش نمود که به دخترانمان تلفن کرده و از آنان  
 بخواهم با تفاق فرزندانمان به نزد من بیایند چرا که خانه ما نسبتاً  
 امن تر و جای مطمئن تری میباشد. او مرا رزیادی داشت که من حتماً  
 دخترانمان تلفن کرده و آنان را بنزد خود بخواهم. پس از پایان مکالمه  
 تلفنی با آلوده از پنجره اتاقم به بیرون نگاه کردم و با دیدن سربازان  
 محافظ و دو دستگانه‌تانک در جلوی در ورودی احساس اطمینان خوبی  
 دست داد. من بلافاصله سعی کردم با دخترم بیاترین تماس بگیرم و

نتوانستم و را پیدا کنم چرا که اوقبلًا از اوضاع با خبر شده و به پدرش در کاخ ریاست جمهوری پیوسته بود. در زمانیکه من مشغول تلفن کردن بودم بدستور فرماندهان نظامی کلیه نیروهای محافظ و دستگاہ تا نک مستقر در جلوی ساختمان محل اقامت ما به پادگانها فراخوانده شده بودند و دیگری از محافظین دیده نمیشد. پس از این واقعه به دختر دیگر ما یزابیل تلفن کرده و از او خواستم که به همراه فرزندش نزد من بیاید ولی او نیز گفت که صلاح می‌داند که در این شرایط حساس نزد پدرش باشد. سپس سعی کردم با چند نفر از دوستان تماس تلفنی برقرار کنم ولی یا تلفن‌هایشان از کار افتاده بود و یا دائمًا "مشغول بود. چند دقیقه بعد سعی کردم با آلنده تماس بگیرم ولی هر بار که به کاخ ریاست جمهوری تلفن کردم یک نفر به تلفن جواب داده و میگفت که رئیس جمهور مشغول مذاکره با وزیرای کابینه‌اش است. سرانجام موفق شدم که با منشی "دانیل وراگا" تماس بگیرم و او بمن اطمینان داد که آلنده، وراگا، و دیگر وزیرای کابینه مشغول مذاکره هستند. وجود وراگا در کاخ نوعی اطمینان در من بوجود آورد چرا که او انسان بسیار صریح و صادقی بود و در صورت وقوع هر مسئله‌ای با من تماس میگرفت. در ژوئن ۱۹۷۳ او همچنین از یساران صادق آلنده محسوب می‌شد و تحت راهنمایی‌های وی و ژنرال پراتنر بود که کودتای نظامی قبلی در هم شکسته شده بود.

هما نظر بریکه حتمًا "تا حالا متوجه شده‌اید در سه سالی که آلنده در سمت ریاست جمهوری شیلی بود ما در حالتی بین مرگ و زندگی بسر می‌بردیم و تقریبًا به این مسئله عادت کرده بودیم. فقط دو روز قبل از کودتای ژوئن، نماینده آلنده در نیروی دریایی بوسیله دست راستی‌ها کشته شد. در اواسط اوت ۱۹۷۳ یعنی یکماه قبل از کودتای پینوشه، یک کودتای نظامی دیگر بر علیه آلنده طرح ریزی شده بود که قرار بود بوسیله حمله نیروی هوایی انجام شود ولی خوشبختانه این کودتا بوسیله نیروهای وفادار به آلنده کشف و خنثی گردید. اما این بار شرایط بسیار متفاوت بود و ترس و نگرانی تمام وجود مرا گرفته بود و نمی‌دانستم چه باید بکنم. اما این نگرانی‌ها زیاد بطول نیا نجا میدو بناگهان تمام ساختمان بخود لرزید گویی که زلزله‌ای در پایه‌های آن رخ داده است. از پنجره به بیرون نگاه کردم و هوا پیمای‌های جنگنده نیروی هوایی را دیدم که در ارتفاع کم به پروازهای شناسائی مشغولند. من سپس به راننده کاخ تلفن کرده و از او سؤال کردم

که آیا هنوز نیروهای محافظ در درون ساختمان هستند یا نه؟ او و بسا مدائنی مضطرب جواب داد که نه تا نک و نه محافظ در ساختمان وجود دارد. هنوز صحبت ما تمام نشده بود که هوا پیمایها دوباره بر فراز آسمان محل اقامت ما حاضر شدند ولی این بار بمب‌های ویرانگر خود را فروریختند. ظرف چند دقیقه خانه ما را آتش و دود فراگرفت. راننده کاخ به کمک من شتافت و مرا از ساختمان نیمه‌ویران به بیرون برد و من در حقیقت زندگی امروز مرا مدیون راننده کاخ هستم.

راننده کاخ، سربازی از گارد محافظ که به خاطر وفاداری به آلنده فرار کرده و در ساختمان مانده بود، و من با توافق یکدیگر سوار بر اتومبیل شده و از محل حادثه خارج شدیم. پس از ورود به خیابان مجاور ساختمان محل اقامت ما که اکنون در آتش می‌سوزت، راننده روپمن کرد و پرسید: "سینورا، به کجا برویم که امن باشد؟" او سپس خود به این سؤال جواب داد و گفت: "سینورا! موافقید به یک سفارتخانه خارجی پناهنده شوید؟" به او گفتم که ما نیکه کشور و خانواده‌ها ما در زیر حملات بمباران دشمن قرار دارند چگونه می‌توانیم به یک سفارتخانه خارجی پناهنده شوم؟ او سپس از او خواستم که مرا به خانه یکی از دوستان نزدیکمان که رئیس سابق بانسک توسعه و عمران شیلی بود ببرد. در این لحظات بدون کیف دستی، من بسا خودم هیچ چیزی نداشتم، نه پول، نه پاسپورت، نه لباس بجز آنچه در بستر داشتم، من هیچ چیزی با خود نبرداشتم شاید هنوز فکر میکردم که بزودی به خانه خود با خواهم گشت و همه چیز رو براه خواهد شد.

سرانجام با مشورت و اصرار دوستان نزدیک و با تقاضای سفیر مکزیک، همسر آلنده عصر روز کودتا و پس از گذشته شدن آلنده به سفارت مکزیک رفت. در آنجا بود که وی دریافت که کودتاگران اعلام کرده‌اند که آلنده خودکشی کرده است. روز بعد به همسر آلنده اجازه داده شده که با توافق دختران خود برای دفن آلنده به والپاریزو برود. روز بعد از آن، وی بوسیله یک هواپیمای مکزیک شیلی را بمقصد مکزیکوسیتی ترک کرد. او اکنون در فعالیت‌های مشترک آزادگان در تبعید که برای سرنگونی رژیم پینوشه می‌کوشند شرکت فعال کرده و از مبارزین درون نیز حمایت می‌نماید و معتقد است که سرانجام روزی در آینده نزدیک رژیم نظامیان پینوشه بدست پرتوان مردم سرنگون خواهد شد.

در مدت زمانیکه همسر آلنده سعی داشت که با دوستانش تماس تلفنی برقرار نماید آنان نیز سعی داشتند که با وی تماس بگیرند و در نتیجه

خطوط تلفن همیشه مشغول بود. دونفر از این دوستان به همسر آلنسنده نزدیکتر از بقیه بودند که یکی از آنان "می توها" بود و دیگری "ایزابیل لته لیر" همسر "اورلاندولته لیر". این دونفر بسیار نگران وضع همسر آلننده بودند و زمانی که شنیدند که محل اقامت خانواده آلننده بمباران شده نگرانی شان صدچندان شد. علیرغم دلواپسی شان برای همسرانشان که با آلننده در کاخ لامونوندا وزیر حمله وحشیانه نظامیان بودند، آنان سعی کردند که با همسر آلننده بنحوی از آنها تماس گرفته و او را یاری دهند. اما آنان موفق به تماس با وی نشدند، چرا که بمباران محل اقامت خانواده آلننده تماس خطوط تلفن آنان را قطع کرده بود.

هردوی این زنان، یعنی همسران لته لیر و توها از صبح روز حادثه اولین اثرات سخت کودتاراً در زندگی خود حس کردند. در ساعت ۷ صبح بود که "هوزه ومی توها" از شورش نیروی دریائی در والپاریزو اطلاع یافتند. نخست اخبار در را دیو و سپس مکالمه تلفنی آلننده با هوزه توها آنان را از ماجرای شومی که در شرف وقوع بود با اطلاع ساخت. همسر "توها" از وقایع پس از کودتا چنین مینویسد:

"بمحض اینکه خبر شورش از را دیو بگوش ما رسید هوزه به کاخ لاموندا تلفن کرد و مستقیماً با آلننده پیرامون آن سخن گفت. او پس از پایان مکالمه تلفنی اش با آلننده روبه من کرد و گفت: "من باید بلافاصله به کسساخ لاموندا و نزد سالوادرا آلننده بروم". او نخست دو فرزند انمان را به منزل مادرش برد تا در صورت وقوع حادثه ای جان شان از خطر مصون باشد. او ضمناً هفت تیر کوچک را نیز بمن داد تا بتوانم در صورت لزوم از جان خسود مراقبت نمایم. او سپس به کاخ لاموندا و بنزد سالوادرا آلننده رفت. پس از مدتی بعلت دلهره فراوان من سعی کردم که با او در کاخ ریاست جمهوری تماس گرفته و از وضع او، سالوادرا آلننده، و دیگر یاران شان اطلاعی حاصل نمایم اما موفق نشدم. نزدیکیهای ظهر بود که هوزه توها به من تلفن کرد و گفت که با چند نفر دیگر از دوستانش در قسمت ساختمان وزارت امور خارجه مخفی است و خطری فعلاً آنان را تهدید نمیکند. او همچنین تاکید کرد که بیشترین میزان حمله متوجه دفتر آلننده و قسمت مرکزی کاخ است. هنوز مکالمه تلفنی ما پایان نیافته بود که خط تلفن بناگهان قطع شد و دیگر من هیچگونه اطلاعی از چگونگی وضع او و دیگر افراد درون کاخ نداشتم تا اینکه سرانجام در ساعت ۴ بعد از ظهر آنروز که چگونگی وقایع کاخ لاموندا بر همه